

معرفه المهدی (جلسه ۲۱)

خب عرض به خدمت تان من اول یک نکته ی کلی و راهبردی را عرض بکنم در بحث آیات قرآن که گاهی اوقات روایات ذیل این آیات را می بینید به این نکته ای که الآن خدمت تان عرض می کنم توجه کنید، نکته ی مهمی است؛ ببینید ما نسبت به آیات، نسبت به حوادث معمولاً یک نگاه در حقیقت واژگونه و برعکسی داریم.

ببینید من چند تا مثال بزنم از جاهای مختلف بعدش تطبیق کنم که چه نکته ای را راجع به بحث آیات در حوزه ی امامت و بحث غیبت مطرح است. ببینید ما مثلاً فرض بفرمایید برای مان دنیا اصل است، دنیا چون اصل است، آخرت برای مان یک حالت فرعی و مثالی دارد، آخرت یک حالت فرعی و مثالی دارد چرا؟ چون که دنیا اصل است؛ برای همین است که خیلی وقت ها اگر برعکس این بشود خیلی از مصالح را متوجه می شویم، مثلاً فرض بفرمایید طرف خیلی اوقات یک اعتراض هایی می کنند که مال این است که دیدش یک دید دنیوی است، حالا دید دنیوی کامل هم نیست، ولی اساساً دیدش دنیوی است، مثل یک بچه ی در رحمی که اگر مثلاً شعور داشت احتمالاً می گفت که مثلاً آقا این دست مان به چه درد می خورد، پایمان به چه درد می خورد؟ این چشم به چه درد می خورد؟ این دهن به چه درد می خورد؟ این ها اصلاً خلاف حقوق بشر است! این چیزهایی که برای ما گذاشتن و این ها؛ در صورتی که در یک نگاه آن سویی یک چیز دیگری دیده می شود یعنی اصل دنیا است و رحم اصل نیست؛ آن حکیمی که دارد می آفریند حتی قاعده و قانون می دهد، برای رحم قانون و قاعده نمی دهد یا برای دنیا نمی دهد این اصل این که دارالقرار شخص و آن اصل زندگی شخص جای دیگر است، این نیست فهم نمی شود کلاً در فکر ما، برای همین است که مطلب را کلاً برعکس ببینید، مثل جوک می بینیم همان جوک معروفی که خلاصه طرف لیوان برعکس را دیده بود که گفته بود این چیست که سرش بسته است و برداشته بود می گفت تهش هم که سوراخ است!

لذا اصل آن طرف است، آن حکیمی که دارد قانون می دهد قانون ارث می دهد، قانون چه می دهد، قانون روابط بین زن و شوهر می دهد، همه ی این قوانین، قوانین قصاص می دهد، قوانین فلان می دهد دارد دنیای تو را نگاه می کند، آخرت تو را نگاه می کند، اجتماع شما را نگاه می کند همه را با هم دارد نگاه می کند و قانون می دهد

لذا نگاه های اصل و فرع وقتی که قروقاطی می شود همین جوری می شود و لذا شما در نعمات بهشتی هم همین است، در نعمت های بهشتی و مثال های بهشتی هم مطلب برعکس است این جوری نیست که بهشت را مثال می زند با دنیا بلکه «مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» مثلش یک هم چنین چیزی است، خب این را چرا گفتم؟ بخاطر این که یک نکته ی دیگری را هم در این حالت برعکس به آن باید دقت کرد خیلی؛ آیات در این زمینه آن موقع برای ما یک جلوه ی دیگری می کند.

ببینید ما تصورمان این است، تصور ابتدایی مان، چون که برای ما این تکوین خدا اصل است و جنبه های هدایتی و تشریع خدا انگار یک حالت فرعی قرار گرفته در ذهن ما، فرع شده، فکر می کنیم خدا می آید از حوادث، مثل یک خلقتی درست کرده، می آید از حوادث خلقت یک سری مثال هایی را انتخاب می کند، مثلاً می خواهد یک جنبه های هدایتی تولید بکند می گردد در حوادث خلقت ببیند مثلاً رابطه ی زمین با آسمان چه جوری است؟ بعد باران چه جوری می آید؟ بعد نگاه می کند ببیند مثلاً روابط بین زن و شوهر مثلاً چه جوری است یا مثلاً آن جا نگاه می کند ببیند زنبور را چه جور آفریده؟ حالا ما از این زنبور یک استفاده ای بکنیم برای فلان مثال مان مثلاً در یک جریان هدایتی، در صورتی که کاملاً قضیه برعکس است یعنی آن چیزی که برای خدا مهم بوده جنبه ی هدایتی هدایت بشر بوده، می آید تکوینش را بر اساس آن می سازد نه این که تکوین را می سازد، بعدش می آید در این ها مثال انتخاب می کند از مثلاً تکوین برای این که امور تشریع هدایتی خودش را ببرد جلو.

شما ببینید خود آیات قرآن چه قدر دارد «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَ...» نمی دانم فلان «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً» آیاتش را نگاه بکنید می بینید از رابطه ی زمین و آسمان و آب و سبزی ها، سبزی ها چیستند، دنیا چه مدلی است، چه جوری گیاه ها در می آید، پژمرده می

شود و... رابطه زن و شوهر و نمی‌دانم از این چیزها، خلقت گاو و زنبور و همه‌ی این‌ها، همه‌ی این‌ها می‌شود «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً» ببینید وقتی دارد می‌گوید لَآيَةً و لَآيَاتٌ و فلان و این‌ها، این یعنی این که این آیه است اصل که ذوالآیه است یک چیز دیگر است اصلاً؛ این آیه برای آن است نه این که این مثال برای آن باشد، آیه‌ی آن یعنی ذوالآیه و حقیقت اصلی یک چیز دیگر است که شما باید به آن توجه بکنید، به آن حقیقت اصلی.

این را چرا عرض کردم؟ بخاطر این که بسیاری از آیات قرآن که در حوزه‌ی بحث‌های امامت و ولایت و همه‌ی این‌ها است و تطبیق‌های روایی و این‌جوری، و در حوزه‌ی مسئله آخر الزمان و غیبت و همه‌ی این‌ها، این‌ها تطبیقات یا مثال‌هایی نیست که حالا انگار مثلاً آمده شده از این مثلاً آیه هم استفاده کردند، شما چشم‌تان را باید کالیبره بکنید به حالت برعکسش یعنی وقتی که دارند آب می‌گویند اتفاقاً اصل در این جریان امام است، وقتی که دارند ستاره صحبت می‌کنند اصل امام است، این آیه‌ی آن است، این نشانه‌ی آن جریان‌های هدایتی است، برای همین است که شما اگر غیر این در نظر بگیرید می‌بینید که خیلی سر و ته آیه هم بهم دیگر چفت و بستش درست در نمی‌آید.

شما مثلاً نگاه بکنید من چندتا از این قسم‌های خیلی سنگین قرآن را بهتان نشان بدهم، قسم‌های خیلی سنگین قرآن که دیگر با اسم «فَلَا أَقْسِمُ» در حقیقت یاد می‌شود از آن، که دیگر اصلاً قسم نخورم، یعنی ولم کنید بگذارید دیگر قسم نخورم، یک همچنین چیزی.

شما همین سوره‌ی مبارکه‌ی واقعه را نگاه کنید این عرضی که من عرض کردم الآن اگر چشم‌تان کالیبره باشد خیلی چیزهای متفاوتی در می‌آید یعنی «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً» یعنی شما باید بروید دنبال اصل جریان هدایتی قضیه؛ در این جریان متوقف نشوید، شما مثلاً همین سوره‌ی مبارکه واقعه که دارد «فَلَا أَقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ» «وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَغْلُمُونَ عَظِيمٌ» بگذار من قسم نخورم دیگر، به آن جایگاه ستارگان که اگر می‌فهمیدی، می‌فهمیدی این خیلی قسم عظیمی است که دارم می‌خورم «فَلَا أَقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ» «وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَغْلُمُونَ عَظِيمٌ» «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ» «فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ» «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» که این قرآن، می‌بینید سقف قسم‌ها، شما نگاه بکنید حالا بهتان نشان می‌دهم، مربوط به جریان امامت و ولایت و طهارت، امامت و ولایت و ارتباط با قرآن است، قصاص با حقایق قرآن است «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ» ببینید می‌خواهد چه را مثال بزند؟ قسم با این ذوالقسم باید یک تناسبی داشته باشد دیگر، یعنی اینی که قسم بهش خورده شده با قسم باید تناسب داشته باشد.

دارد می‌گوید من قسمم را می‌برم به یک جای عظیمی به نام «مَوَاقِعِ النُّجُومِ» جایگاه ستاره‌ها، اینی که آن موقع در روایات ما آمده است که «وَوَعْدًا وَمَظْهَرًا وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» این نجم ما هستیم، این نه این که حالا یکی از تطبیقات نجم مثلاً ما هستیم، حالا مثلاً ما هم حالت ستاره، مثلاً یک بیان شاعرانه، مثلاً ما هم ستاره‌های چیز هستیم، مثلاً مثل ستاره‌ی فوتبال که می‌گویند، یا مثلاً ما هم ستاره‌ایم در چیز؛ نه اصلاً ستاره این‌ها هستند و اصلاً خدا ستاره را آفریده که نور بدهد که جریان هدایتی امام را بتواند به آن توضیح بدهد «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً» یعنی اصلاً ستاره را برای این آفریده، اصلاً این «لَوْلَاكَ لَمَّا خَلَقْتُ الْاَفْلَاقَ» بخاطر همین است، اصلاً افلاک را آفریده بخاطر همین داستان «لَوْلَاكَ لَمَّا...» اصلاً افلاک آفریده شده برای این داستان؛ یا شما نگاه بکنید در همین باز دوباره یکی از این «فَلَا أَقْسِمُ» در سوره‌ی تکویر نگاه بکنید، ما علاماتی نجم رسول الله است، اصلاً نه این که گویی نجم رسول الله، گویی فلان فلان است، مثلاً ستاره می‌درخشیم و این‌ها، نه اصلاً قضیه برعکس است. شما باز دوباره نگاه کنید در سوره‌ی تکویر این «فَلَا أَقْسِمُ بِالْخُسْفِ» آن آیات را بیاورید سوره‌ی تکویر، دارد «فَلَا أَقْسِمُ بِالْخُسْفِ» اصلاً می‌خواهم یک قسم صبح و ظهر عجیب غریب بخورم «فَلَا أَقْسِمُ بِالْخُسْفِ» من قسم می‌خورم و قسم نمی‌خورم اصلاً به چه؟ به این ستاره‌ای که غایب می‌شود، «الْجَوَارِ الْكُنَّسِ» این‌هایی که به سرعت می‌دوند و پنهان می‌شوند، من خلاصه قسم را می‌گذارم روی چه؟ «بِالْخُسْفِ» «الْجَوَارِ الْكُنَّسِ» «وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ» و شب هنگامی که یواش یواش دارد کم می‌شود «وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ» و یکهو صبح می‌شود، یکهو دیدید عه صبح شد؛ اول شب رفته رفته می‌رود یکهو می‌بینید صبح شد «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» ببینید باز دوباره قسم به ستاره‌هایی که خلاصه می‌روند پنهان می‌شوند

و بعدش شب رفته رفته خلاصه کمرنگ می شود، بعد یکهویی «وَالصُّبْحُ إِذَا تَنَفَّسَ» این جا است که وقتی می گویند امام یَحْنَسُ امامی است که غایب می شود، و بعد یکهویی «وَالصُّبْحُ إِذَا تَنَفَّسَ» یکهو می بینید که صبح دمید، اینی که «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» ببینید قسم ها، قسم به این، قسم به این، «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» این یک قول رسول در حقیقت کریمی است، این قرآن.

یا باز دوباره می بینید در سوره ی مبارکه، بله دیگر، همین است، همین روایتی که گذاشته «أُمُّ هَانِی قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (علیه السلام) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَلَا أُفْسِمُ بِالْخُنَّسِ الْجَوَارِ الْكُنَّسِ فَقَالَ يَا أُمُّ هَانِی إِمَامٌ يَحْنَسُ نَفْسَهُ سَنَهُ سِتِّينَ وَ مِائَتَيْنِ» ۲۶۰ در حقیقت می رود غایب می شود، یَحْنَسُ می شود «نَمْ يَطْهَرُ كَالشَّهَابِ النَّاقِبِ فِي اللَّيْلَةِ الظُّلُمَاءِ» آن موقع در عمق تاریکی یکهویی می بینید می آید «فَإِنْ أَذْرَكَتْ زَمَانَهُ قَرَّتْ عَيْنُكَ يَا أُمُّ هَانِی» قَرَّتْ عَيْنُكَ باید باشد، اُم هانی است دیگر؛ نه اتفاقاً من نمی گویم ۱۶:۲۹ اتفاقاً شما در فهم قرآن باید این را در نظر بگیرید که اصل و فرع در این قضیه چیست، شما به صورت یک اتفاقاً قرآن پژوه، شما اگر به مفسر قرآن بگویید این قسم ها چه ارتباطی دارد با چیز؟ «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» یا مثلاً یک جای دیگری دارد «فَلَا أُفْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ وَ مَا لَا تُبْصِرُونَ» قسم به آن چیزی که می بینید و نمی بینید «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» بیاورید آن آیه را، اصلاً خیلی چیزها است، این که «فَلَا أُفْسِمُ» قرآن را یک موقع ببینید شما که می فهمید اصل «بِمَا تُبْصِرُونَ وَ مَا لَا تُبْصِرُونَ» آن امامی است که «تُبْصِرُونَ وَ مَا لَا تُبْصِرُونَ» حالا آیه و تنزل یافته اش این هم است، و اساساً این جریان خلقت آمده، «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» باز دوباره؛ می بینید که ارتباط این قسم ها به قرآن باید آن در مرتبه قرآن و قصاص با قرآن باشد تا بشود این قسم ها را خورد یعنی «بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ» بخواد قسم کسی بخورد باید چیز داشته باشد، و شما این جوری وقتی که نگاه کنید نجم و شمس و قمر و فلان و همه ی این ها را نگاه بکنید، می بینید اصلاً این جریان، جریان هدایتی است، جریان هدایتی مربوط به انسان است و مربوط به امام است و مربوط به قرآن است، از رویش خلقت را درآوردند.

بعد این چه نگاه زیبای سلوکی ای می شود؟ همه چیز پیام دارد دیگر، شما ببینید چرا می گویند حوادث پیام دارد؟ بخاطر این که یک اصلی هست آن پیام اصلی اش است، این تبدیل می شود به یک جریان تکوینی، به یک اتفاق، نه این که حالا شما بیا یک پیامی هست در آن، مثلاً فکر هست و مثلاً باشد و این هم پیام دارد و این ها، نه می گوید این آیه است یعنی ذوالآیه و اصلش یک جای دیگر است. نمی دانم عرضم را توانستم در بیاورم؟

این حرف خیلی حرف مهم و سلوکی و فهم مسئله ی مسائل اصلی قرآن و مسائل اصلی دینی است، مسئله ی اصلی هدایتی است، خلاصه این را داشته باشید، اگر این را داشته باشید آن موقع شما روایات را وقتی می روید نگاه می کنید، آیات را وقتی می روید نگاه بکنید اساساً در آن دنبال همین جریان هدایتی می گردید که این جریان هدایتی در مدل انسانی اش مربوط به امام است، این نکته ی مهم که در بررسی های قرآنی باید حواس تان به این نکته جمع باشد.

حالا این واقعاً جای یک بحث جدی پایان نامه ای دارد، یعنی اصلاً جای خلاصه پایان نامه است، جای یک کتاب است که ما دید برعکس پیدا کردیم نسبت به همه چیز، نسبت به دنیا و آخرت، نسبت به آیه و ذوالآیه این ها کلاً دیدمان متفاوت شده، برعکس شده.

حقیقت امام نجم است بله، اصلاً نجم یعنی امام، اصلاً خدا ستاره را آفریده برای این که بتواند وجود امام را توضیح بدهد؛ ببینید ما در بحث حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) که خلاصه ما در خدمت ایشان هستیم در مکه و واقعاً بوی حضرت این جا می آید و چه حال و هوایی است مکه ان شاء الله حالا در عرفات که دیگر خود حضرت دیگر تشریف دارند در همان صحر، ان شاء الله که قسمت بشود.

این آیه «عَلَى فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ» است که پیغمبر «عَلَى فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ» آمده این در در آیات دیگر و در روایات نشان می دهد این هم جزء سنن الهی است که «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ» که یک زمانی است که دوره ی فترت از رسل است، یعنی رسول نیست. کما این که در زمان بین حضرت یوسف (علیه السلام) و حضرت موسی (علیه

السلام) هم یک همچین حالتی است، «عَلَى فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ» است، این «فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ» هم مثل غیبات انبیاء که همه یک غیبت هایی داشتند که برای رشد بود، که سیر از ظاهر به باطن بود و مواجه شدن با موالیان، مواجه شدن با نواب اساساً بود، و مواجه شدن با هارون ها بود، و حضرت و آن پیغمبر را باید در جای دیگری و به صورت دیگری با او تعامل برقرار می شد و که حالا یک مقداری هم عرض کنم.

شما در سوره ی مبارکه ی غافر آن مؤمن آل فرعون هست، که آن جا معلوم می شود بین یوسف (علیه السلام) و موسی (علیه السلام) هم تقریباً یک همچین چیزی هست که خلاصه یک سیصد، چهارصد سالی، یک «فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ» است، که این ها دنبال، که البته تویخ می شوند این ها دیگر، که یوسف (علیه السلام) هم وقتی که بود؛ یعنی بنزید «يَوْمَ التَّنَادِ» و نمی دانم «سَبِيلَ الرَّشَادِ» و این ها، آیاتش را دریاورید، می خواستم آیاتش را بگذارم که می گوید یوسف (علیه السلام) که بود شما، بله آیات بعد از این است، آن جایی که دارد فَمَاضٍ لَكُمْ فِي شَكٍّ نَمِي دَانِمٌ چَه و چَه... گفت بعدش رسولی نمی آید و دیگر این ها، بعد از یوسف.

خب اقتدار حضرت یوسف (علیه السلام) و این ها یک جوری بود که بعدش این ها خلاصه برای این که زیر بار پیام های یوسفی نروند گفتند که این دیگر هلاک شده و رفت و دیگر بعد از این هم نمی آید، یعنی از فرصت این «فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ» باز دوباره این ها یک استفاده های نابهنجار این مدلی در حقیقت کردند.

حالا ببینید خودتان سوره ی غافر است دیگر، این آیات سوره ی مبارکه ی غافر؛ خب در این دوره ی «فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ» ما دوره ی «فِتْرَةٍ مِنَ الْأُمَمِ» هم داریم آن موقع؛ یک قاعده است اصلاً که وقتی غیبت حاصل می شود دوره ی «فِتْرَةٍ مِنَ الْأُمَمِ» ایجاد می شود کما این که «فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ» یک سنتی بوده که در غیبات انبیاء همیشه بوده، بله همین آیه «وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلِ الْبَيِّنَاتِ» یوسف (علیه السلام) قبلش با بینات آمد پیش او، این ها دقیقاً حرف های آل فرعون است که می زند، می گوید «فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ» شما همواره در شک بودید «حَتَّى إِذَا هَلَكَ» وقتی هلاک شد و این ها «قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا» بعد از این هم رسول نمی آید، یعنی معلوم است یک فاصله ای افتاده بوده که این ها می توانستند همچین حرفی بزنند، یک «فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ» اتفاق افتاده بوده که خلاصه تا رفت و دیگر همه گفتید بله دیگر یوسف (علیه السلام) یک چیزی بود و اصلاً دیگر، مثل این هایی که بلا تشبیه یا با تشبیه واقعاً، مثلاً کسانی که زیر بار امام نمی رفتند، بعدش که مثلاً حضرت آقا آمدند می گویند امامی اصلاً یک چیزی بود واقعاً، یعنی یک جور امام امام می کنند برای این که زیر بار نفر بعدی نروند، کما این که در زمان اهل بیت (علیهم السلام) این بوده، مثلاً می گفتند: بابا اصلاً امام، امام موسی بن جعفر! (علیه السلام)، زندانی، چه و چه فلان و این ها، می بینید چه جریان فکری ای اصلاً درست می شود بعد از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) برای این که این پول ها را مثلاً رد نکنند به چیز، کسانی که یک جوری از قبلی گفت و گو می کردند، در زمان حیات خودش این کار را نمی کردند! ولی می بینید که برای این که زیر بار نروند یک کارهایی می کنند. حالا در این غیبات که در مورد خود حضرت هم داریم که دوتا غیبت دارد، یک غیبتی که حالا اگر روایتش را توانستید دریاورید، که یکی اش را شیعیان می توانستند ارتباط پیدا بکنند، یکی اش را موالیان می توانند ارتباط پیدا بکنند.

اینی که گفتند آن غیبت اولی را، ببینید این هم برای این که یواش یواش آمادگی یک غیبت انجام بشود این جوری است، که در این دوره های فترت غیبت اول را خاصه ای از شیعه می تواند ارتباط پیدا کند بله، همین روایتی که گذاشتید «لِلْقَائِمِ غَيْبَتَانِ إِحْدَاهُمَا قَصِيرَةٌ وَ الْأُخْرَى طَوِيلَةٌ أَلْغَيْبَةُ الْأُولَى لَا يَغْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةُ شِيعَتِهِ وَ الْأُخْرَى لَا يَغْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةُ مَوَالِيهِ» اینی که اولی را خواص از شیعه می توانستند ارتباط برقرار بکنند ولی دومی را خواص از موالیان می توانستند ارتباط بگیرند یعنی کسانی که، ببینید خاص شیعه یعنی شیعه است برای خودش پیروی هایی دارد و این ها... ولی خب کار خودش را دارد، به روابط بیرونی امام مثلاً می پردازد، حالا کارهای خودش را هم دارد و از این چیزها، می شود جزء خواص از شیعه مثلاً.

آخری این است که «خَاصَّةُ مَوَالِيهِ» اصلاً مال کسی است که کارش اصلاً همین است یعنی هر چه قدر کسی به موالی و به روابط درونی حضرت نزدیک بشود و مسائل درونی حضرت را چیز بکند، او دارد قدم به قدم به حضرت نزدیک می شود! و حتی ممکن است مکان حضرت را بداند، و این نوع واو و این ها مال دوره ی چیز هم نیست، بعضی ها فکر می کنند یک سری بودند نواب عام بودند، نواب خاص بودند می شود دوره ی غیبت، یک سری نواب عام هستند که این ها می شوند کلاً فقها، نه، در همین دوره ها نواب خاص دارند اصلاً؛ در همین دوره ها نواب خاص دارند، شما این آقای عبدالنبی اراکی که در حرم حضرت معصومه (سلام الله علیها) دفن هستند که الآن شنیدید ایشان با حاج سید ابوالحسن اصفهانی ۳۰۰۰

اگر نشنیدید می گویم دیگر، ایشان می گویند که من در نجف یک موقعی در این چیز بودم که بالأخره حاج ابوالحسن درس خارج دارند ما هم درس خارج داریم، کی گفته حاج ابوالحسن بالا تر است، ما فلان تریم، این جوری است و آن جوری است، کی گفته این ها را؟ نه به نظر می آید من بالاتر هستم و این ها، می گفت که این در ذهن من بود، می گفت من هفده هجده تا سؤال از حضرت داشتم می خواستم این سؤالات را بکنم، یک ختمی به من رسید که ختم مجربی بود برای دیدن حضرت؛ خلاصه من چیز کردم و این ختم را انجام دادم در مسجد سهله ظاهراً، همان وسط های ختم بودم یک سیدی آمد به من گفت شما با من چه کار دارید؟ آقای عبد النبی اراکی گفت شما با من چه کار دارید؟ من اصلاً حالی ام نبود، گفتم من با شما کاری نداشتم شما بفرمایید مثلاً، دو سه بار سؤال پیش آمد که شما با من چه کار دارید؟ من هم گفتم آقا جان مثلاً من با شما کاری ندارم شما مثلاً بفرمایید!

بعد که رد شد و رفت دوباره گفتم نکنند این آقا سید این همان مطلوب من بود، می گفت عبايم را زدم زیر بغلم و کفش هایم را برداشتم، بدو! گفت علی رغم این که ایشان با متانت و وقار راه می رفت من نمی رسیدم به ایشان! تا با همین رد چشمنامک رفتند داخل یک خانه ای من رفتم و خانه را در زدم خادمی آمد بیرون و گفتم می خواهم آقا را زیارت کنم، گفت من باید بروم اجازه بگیرم، رفتند و اجازه گرفتند و مثلاً تشریف بیاورید داخل، آمدم داخل حضرت دیدم نشسته اند، دوزانو نشستم رویروی حضرت و همه ی سؤالاتم یادم رفت یکهو! همین جوری که گریه می کردم سرم را بالا آوردم گفتم که ببخشید؛ حضرت هم گفتند بفرمایید، بعد آمدم بیرون تا پایم را گذاشتم بیرون یادم افتاد، سؤالاتم همه، باز دوباره در زدم، باز دوباره خادم آمد بیرون، گفتم که من با آقا کار دارم، گفتند آقا نیستند! گفتم آقا دروغ نگو من همین الآن، گفت آقا یعنی چه دروغ نگو من اگر دروغ می گفتم جایم این جا نبود که! نائب شان هستند اگر می خواهید نائب شان، قائم مقام شان هستند، گفتم خب من بروم، گفت رفتم داخل دیدم همان مکان حاج ابوالحسن اصفهانی نشسته است، من هفده هجده تا سؤال کردم ایشان همه را جواب دادند آمدم بیرون گفتم نکنند در حقیقت این شیخ هم قیافه ی حاج عبدالحسن بود، گفت رفتم بیت ایشان و در زدم رفتم داخل، این هفده هجده سؤال را از حاج عبدالحسن کردم، ایشان عیناً همان جواب ها را داد، بعدش به من گفت چه شد یقین کردی بالأخره؟ دیگر من دست و بال ایشان را بوسیدم و این ها گفتند تا من زنده هستم این را جایی نگو.

این ها نواب هستند، این ها کسانی هستند که موالی هستند و «خَاصَّةُ مَوَالِيهِ» هستند این ها، یعنی در کسانی هستند که در نظام های درونی خانه ارتباط دارند یعنی خاص شیعیان نیست در اثبات چه مطلبی؟ همین روایتی که من گفتم، این روایت است دیگر، این که «خَاصَّةُ مَوَالِيهِ يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ» یعنی مکان حضرت را یک عده می دانند و اصلاً طبقاتی دارند این ها برای خودشان، که یکی از یک طبقه چیز بکند یکی طبقه ی پایین تر می رود در طبقه ی بالاتر یک سیستمی دارد حضرت در این زمینه، حالا آخوند هم نیستند لزوماً این ها، ممکن است آدم های عادی باشند، چه باشند، من اهل این جور حرف ها نیستم ولی همین آقای شیخ جعفر توسلی تبریزی است که آقا هم یک پیام کوتاه برای ایشان داد، به مراتب معنوی و عرفانی ایشان اشاره کردند، شصت سال پیش هم به رحمت خدا رفتند، ایشان جزء مرتبتین با حضرت بود دیگر، ایشان بود که در حقیقت هفده هجده سال یکی از کسانی که با آقا گفته بود که این ها خود حاج سید محمود شاهرودی که رئیس قوه (رحمت الله علیه) ایشان تعریف می کرد دیگر، که در مدرسه ی حجتیه یکهوپی آقای توسلی به من گفتند که برو آن سید بگو بیاید، هفده هجده سال قبل از انقلاب، گفت برو به آن سید بگو بیاید، آمدند و به ایشان گفتند که یک باری به دوش شما خواهد آمد

که در حد توان شما نیست الآن، باید این کارها را بکنی، این کارها را بکنی، این کارها را بکنی، یک سری دستورالعمل می دهند به آقا، بعد اینها جزء مریدان آقا بودند؛ و خود یکی از جملات ایشان است که می گوید اگر کسی با این سید مخالفت بکند دنیا و آخرتش خراب می شود.

خود آسد محمود یک تلفن اختصاصی داده بود به آقای توسلی و پرونده های قوه قضائیه که خیلی گیر می کرد زنگ می زد به آقای توسلی، آقای توسلی گفت پرونده جلویش بود دیگر، جیک و پوک پرونده را می گفت بعدش هم می گفت فلان کار را بکنید، آسد محمود می گفت ما دیگر اصلاً سؤال نمی کردیم که مثلاً چرا باید این کار را بکنیم، می گفتیم پرونده جلویش باز است دیگر، حتی یک نفر که خودش خدمت آشیخ جعفر می گفت که من یک موقعی ماشین می خواستم، داشتم می رفتم حرم حضرت معصومه (سلام الله علیها) بعدش آشیخ جعفر دم همان قبرستان شیخان، من دیدم با دست اشاره کردند بلند شو بیا آن جا، من رفتم خودشان گفتند به ارواح همه ی کسانی که در این شیخان دفن هستند، حضرت هفته ی پیش در همین نقطه بودند، همین نقطه ای که من ایستادم و آمده بودند برای زیارت امور شیخان، آن قبرستان شیخان قم را حتماً بروید، آن جا خیلی خیلی قبرستان، بعد گفتند به من همین جوری ما اصلاً چیزی نگفتیم، گفتند برای ماشین سراغ حضرت نرو. ماشین و اینها را من حل می کنم، تا آخر هفته هم ماشین دار می شوی، از حضرت معصومه (سلام الله علیها) شفاعت عالم را قرار است بکند، برای ماشین و فلان و اینها سراغ حضرت نرو.

می خواهم بگویم این نیابت ها هست. حالا یکی از راه های جدی ای که کسی به امام دسترسی پیدا بکند در دوره ی غیبت، به دلیل همین ظاهر و باطنی که عرض شد، به دلیل این که این ولایت در باطن رفته و انتشار ولایت پیدا کرده یک راه بسیار در دسترس که من در این گروه های حالا مصابره و چله کریمیه و اینها من گذاشتم که حل مشکل مؤمنین، به نیت امام زمان (عج)، حل مشکل مؤمنین و مؤمنات به نیت امام زمان (عج)، جزء راه های رسیدن به امام زمان (عج) است، [من جزو هیچ چیزی نیستم] رسیدن حل مشکلات مؤمنین و مؤمنات به نیت امام زمان عج است، اگر گفتند زیارت عالم بروید، زیارت قبور علماء بروید، قبور شهدا بروید اینها، این در حقیقت رسیدن به امام است.

حالا نمی دانم الآن وقت است این روایت اسحاق بن عمار خیلی روایت مهمی است که می گوید من خلاصه یک مقداری پولم زیاد شد و خلاصه بواب گذاشتم دم در، حالا دربان گذاشتم و اینها، حالا اگر بخواهید روایتش را ببینید یک بَوَجه قاطب بزنید، حالا ما اگر بخواهیم شیعیان خاص یا خاصه ی موالی بشویم راهش همین است که ما کاری نداشته باشیم دیگر، بیکار الدوله ی چیز، یعنی کارمان بشود کار امام همین، این اگر بشود و انسان در نیتش هم همین باشد.

کارمان کار امام است، من کار دیگری ندارم، حالا من این جا عرض بکنم کسانی که بعضی وقت ها تعجب می کنند از این که مثلاً حضرت آقا جزء نواب است؟ یا به حضرت دسترسی دارد؟ خیلی چیز خاصی نیست مثلاً برای حضرت آقا، یعنی اینی که به هر جهت بزرگانی از این علماء، می گویم مثل همین آشیخ جعفر، اینها از این های هستند که تا کمر خم می شدند برای آقا، اینی که مسئولیت این همه شیعه، این آدم بی هوا، این آدم بی هوا، رابطه تان را با آقا خوب کنید، رابطه تان را با این سید خوب کنید، خوب کنید؛ مثلاً این که شما الآن می فرمایید احتمالاً خانم طلوع دیگر.

بالآخره شما زیارت آقای جاودان نمی توانید بروید؟ این سؤال را جواب بدهید، به نیت دیدن امام زمان (عج)؛ اینها هر کدام آینه ای هستند که امام نما هستند، هر کسی هر چه قدر از این ولایت بهره مند شود این آینه ی امام نما است، کما این که من قبلاً گفتم هر فعلی در حقیقت از افعالی که رسول الله (صلی الله علیه و آله) دارد می دهد، این را در درس های معاد گفتم، هر آن فعل یک آینه ی پیغمبر نما است که کسی آن فعل را به نیت این که پیغمبر گفته من می روم انجام می دهم؛ ما در روایات مان داریم کسی به شهوت پیغمبر خرما بخورد، یعنی خرما می خورد به اشتهای پیغمبر بخورد، چون که پیغمبر خرما دوست داشتند، این را به نیت پیغمبر بخورد! مثلاً ما می رویم کله پاچه، واقعاً پاچه را به نیت پیغمبر می خوریم چون که پیغمبر پاچه دوست داشته، من این را مفصلش را در چیز یک جایی بحث کردم که شما وقتی آب هم می خورید در آن جریان هدایتی،

آن چیزی که از آن آب می خواهید مهم است، با آب هدایت می شود انسان! با آب؛ لذا به زیارت عالم بروید حتماً، زیارت آقای جاودان را بروید، زیارت آقای تحریری بروید، این قبور مطهر شهدا را بروید، قبور امام زادگان را بروید، زیارت حضرت معصومه (سلام الله علیها) بروید، این ها که دیگر چیز نیست، ما تا این چیزها را می گوئیم طرف می گوید آره خلاصه من وقت ندارم و بعد همه اش سرش در گوش می است، می گویم چه کار می کنی؟ مثلاً اورانیوم غنی می کنی وقت نداری؟ چه کار می کنی مثلاً؟ چرا اصلاً وقت نداری؟ مگر می شود آدم برای این چیزها وقت نگذارد؟ چون که طرف بگوید من وقت ندارم، نماز نمی خوانم! نمی شود که؛ آدم باید برای این چیزها وقت بگذارد، قرآن بخواند، نماز بخواند، نماز شب بخواند، زیارت علما برود، قبور مطهر شهدا و عرفا و علما و این چیزها برود، باید این کار را بکند. بعد این ها را به نیت زیارت امام زمان (عج) برود.

من در همین گروه های مصابره و چله ی کریمیه و این ها روایاتش را گذاشتم، حالا دیگر چون وقت گذشت این روایت را، این یک راه عملی رسیدن به حضرت است، در همین جا در همین روایت هم آمده، راه رسیدن عملی به حضرت این است که به نیت حضرت کارهای ملت را راه بیندازی، کار مردم را راه بیندازی؛ دیگر آدم می گوید چه جوری است، دیگر یک راه عملی عملی است.